

# سایه‌های کنگره ۲

شب آخر کنگره، اعضاء سفارت ایران از اتاوا (پایتخت کانادا) به تورنتو آمدند - فاصله چندان زیاد نیست - و یک مهمانی به افتخار اعضاء ایرانی کنگره دادند در «رویال یورک هتل»، که درین مهمانی بیش از دویست نفر از اعضاء کنگره شرکت داشتند. پس از صرف شام، طبق معمول، سخنرانها شروع شد، سخنرانیهایی که من نه به عنوان «دسر» بلکه به عنوان همان «جوارشانات»<sup>۱</sup> قدیم خودمان به حساب می آورم، جوارشانی که گاهی هضم بعض غذاهای درشت را آسان می کند. *شکوه علم انسانی و مطالعات فرهنگی*

دکتر پورجوادی به عنوان مژده خیر داد که هم امروز، به ما خبر رسید که دولت عراق تیرداد ۱۹۷۵ م. / ۱۳۵۳ خ. را پذیرفته و لشکر خود را از خاک ایران بیرون می برد و خط «تال رگ» را در شط العرب نقطه حل و فصل مسائل مرزی می شناسد و... البته همه دست زدند. این حرف را صدام حسین برای این زده بود که کویت را اشغال کرده بود، و نیروهای آمریکا به او نسیب زدند و خود را به عربستان رساندند، و صدام، برای اینکه خیالش از هزار کیلومتر مرز شرقی خود - ایران - راحت بوده باشد حاضر به ایراد این قول شد و ایران هم بی طرفی خود را اعلام کرد.

مختص، در همین عمر کوتاه خود، دو بار نهب آمریکا را شنیده است، یکی در روزگار اشغال آذربایجان توسط شوروی ها - و پس از آن که مرحوم قوام السلطنه به مسکو رفت و قول نفت داد، آمریکا - که تا آن روز تنها دولتی بود که بمب اتم داشت - در شورای امنیت،

زمزمه‌ای نهیب گونه کرد که آن نهیب، علاء را کمکی بود و سپاهیان شوروی ازین طرف به آن طرف ارس رفتند، و اینک بار دوم، باز در حیات ما - و پس از چهل و سه سال - بار در بیابانهای عربستان، از آمریکا «فرّ و فرّی» نهیب مانند برخاست که صدام بی‌درنگ پان خود را از دور و بر کرخه و شط‌العرب عقب کشید.

درین مجلس مهمانی، دکتر ریچارد فرای - ایراندوست که یکی از متخصصین بزرگ تاریخ آسیای مرکزی است - از جانب همه شرق‌شناسان حاضر در جلسه تشکر کرد و در واقع مجلس خداحافظی یا «گودبای پارتی» سفارت ایران در هتل بزرگ «پادشاهی = رویال» پاپن یافت.

آن روز که آن شام داده می‌شد، ما هنوز نمی‌دانستیم در کویت و عراق چه خواهد شد. امروز که این یادداشت نوشته می‌شود، عراق با فضیحت تمام از سرزمین کویت خارج شده، و آن سرزمین پرثروت و آن مردم پرپول را به صورت دیاری فقر و مردمانی فقیر درآورده است. و چاههای نفت آنها در آتش کینه می‌سوزد - ششصد چاه که می‌گویند چند سالی طول خواهد کشید تا خاموش شود.

تکنولوژی غرب، پانصد هزار سرباز عراقی را چنان «زمینگیر» کرد که از بیابان شب گریز کردند.

آن سرنوشت ثروت بی‌کران بود و این سرگذشت علم و تکنولوژی.

از قدیم در کلاسها به ما موضوع انشاء می‌دادند که، «علم بهتر است یا ثروت؟» کسی به تناسبی گاهی جوابی می‌داد، و البته بیشتر طرفداری از علم می‌کردند و ثروت را می‌کوفتند - و معلوم بود که از ترس جو کلاس، و بیم طرفداری از پولداران - سر پولداران پولدار هم می‌نوشتند: آقا علم بهتر است از ثروت، زیرا ثروت زود تمام می‌شود و علم روز به روز بیشتر می‌شود و باقی می‌ماند و امثال این حرفها...

ما قطعنامه شورای امنیت را پذیرفتیم تا قبل از هر چیز نقاط ضعف تکنیکی و نظامی خود را جبران کنیم؛ درین گیرودار بر همه ما ثابت شد که: آری، علم بهتر است از ثروت، زیرا ما در تکنولوژی جدید جنگ - خصوصاً فنون موشکی - قوی نبودیم؛ تکنیکی که البته امداد آری برای ما نبود، ولی وکالت از جانب شوروی و سایر کشورهای عالم آن را به دست آورده بود و همه فهمیدند که این تکنولوژی نتیجه علم است.

سالها پیش ازین - حتی چند صباح قبل از انقلاب، من در کتاب خود نوشته بودم: «... آن روز که ما در کشمکش این بودیم که جبرئیل امین فرمود: «لودنوت انملة لاحترق»، یا در باب اسبهای پردار سلیمانی مباحثه داشتیم - در همان لحظات، اسرائیل، موشک

گابریل (جبرئیل) خود را روی امواج دریای مدیترانه به جست‌وخیز درآورده بود - ...»<sup>۲</sup> در واقع اولاد حضرت سلیمان، اسبهای پردار سلیمانی را در آسمان و روی دریا به پرواز درآورده بودند.<sup>۳</sup>

گذشت و گذشت - این روز هم که این سطور به چاپ می‌رسد، جنگ کویت نیز پایان یافته و آمریکا و متحدینش، با برتری چشمگیر تکنولوژی همه آنچه را که عراق با آن ما را جایگیر کرده بود - همه را خنثی کردند و طلسم جادوئی آن را شکستند و «پاتریوت» ها آن موشک‌ها که تهران را از جمعیت خالی می‌کردند - در آسمان منفجر ساختند. پس، تقریباً برای ما انشاء نویس‌های پنجاه شصت سال پیش، امروز پس از نیم قرن، ثابت شد که «آری، علم بهتر است از ثروت»، اما برای اینکه آنهایی که در انشاء خود ثروت را انتخاب کرده بوده‌اند دلی از آنها به دست آمده باشد، جمله جوابیه را اینطور تصحیح می‌کنم، که آری البته «علم بهتر است از ثروت، به شرط اینکه آن علم در خدمت ثروت بوده باشد. زیرا، ثروت و سرمایه‌داری عالم، علم را دریافت و در اختیار خود گرفت، و با آن علم، جباریت کمونیسم را شکست داد. به عبارت دیگر، دورهٔ طلائی هفتادسالهٔ تسلط کمونیسم بر نیمی از عالم، به کمک علم شکسته شد - منتهی علمی که مستقیماً در اختیار سرمایه‌داری و ثروت بود - نه در اختیار کمونیسم و پرولتاریا...».

• • •

قرار بود بعد از کنگرهٔ تورنتو، سری به «اوترخت» هلند نیز بزنم. در بازگشت از تورنتو، در پاریس دو سه روزی اطراق کردم. یک استاد پرکوشش ایرانی که سالهاست در هلند (اوترخت) به تدریس و تحقیق مشغول است - تورج اتابکی - با زحمت بسیار از گوشهٔ مهمانخانه کوچکی به کمک دو سه تا کرمانی که در آن جا کار می‌کنند - برادران امینانی - و درس هم می‌خوانند و خوب درس می‌خوانند - مرا پیدا کرد و رسماً دعوت‌نامهٔ کنگرهٔ اوترخت را به من اعلام نمود.

این کنگره اکنون پانزدهمین اجلاس خود را در هلند ترتیب می‌داد، و به عنوان «تحقیقات عربی و اسلامی اروپا» شناخته می‌شود و هر چهار سال یک بار تشکیل می‌شود، بنابراین نخستین جلسهٔ آن شصت سال پیش تشکیل شده بوده است.

کنگرهٔ پانزدهم مطالعات عربی و اسلامی اوترخت، تحت ریاست پروفیسور فردریک یونگ<sup>۴</sup> استاد ترک‌شناس و فارسی‌آشنای دانشگاه تشکیل شد و اعضاء مدیره آن عبارت بودند از ژ. آکی، تورج اتابکی (استاد ایرانی دانشگاه اوترخت)، ماک‌وان دام، آبه دیونگ، اولین لاندمان، نیکو لاندمان، رونل اوتن، هانس تئونیسن، اس. ت. وان آسموت، اینگرید وروژ، مارلوس ویلم‌سن.

آکادمی هنر و علوم سرزمینهای پانین دست<sup>۵</sup>، و دانشگاه اوترخت، و مؤسسه فرهنگی هوتسما و شهرداری ریچ سن بورگ ترتیب تشکیل این کنگره و مخارج آن را داده بودند.

مجلس روز ۱۳ سپتامبر ۱۹۸۹ م / ۲۲ شهریور ۱۳۶۹ ش. / ۲۲ صفر ۱۴۱۱ هـ افتتاح شد. یک دوست کرمانی - آقای ودیعی عضو سفارت ایران در هلند نیز مخصوصاً خود را به این مجلس رسانیده بود - بعضی اعضاء سفارت کشورهای دیگر نیز مثل آقای توحید احمد رابزن فرهنگی پاکستان در بروکسل (بلژیک) آمده بودند و در جلسه افتتاحیه، بعضی از اعضاء سفارت ترکیه و شوروی و بلژیک نیز حضور داشتند.

کنگره دو بخش عمده را مورد نظر قرار داده بود، یکی جنبه‌های تاریخی و فرهنگی به طور عام تحت عنوان گسترش مذاهب گوناگون اسلامی<sup>۶</sup>، و دیگری زن در تحولات تاریخی اسلام<sup>۷</sup>. بیشتر سخنرانها کم‌وبیش در حول و حوش همین مسائل دور می‌زد، و البته بعضی آنها هم ازین دو متن بی‌فاصله نبود. هر روز پانزده سخنرانی انجام می‌شد.

از جمله سخنرانان، یکی خانم دون کیر<sup>۸</sup> از بروکسل بود که در باره «چند چهره از زنان شاهنامه» صحبت کرد.

آقای ویلد<sup>۹</sup>، (از بن) در خصوص مقامات ابن‌قیه سخن گفت (مربوط به ۴۱۰ هـ / ۱۰۲۰ م). و ژ. کانوا<sup>۱۰</sup> (از ونیز) از شعر و اجتماع در سیرت بنی هلال صحبت کرد. مولینا لوبز<sup>۱۱</sup> (از اسپانیا) یک حکومت عربی را در گرانادا (غرناطه) شناساند. کیمیر<sup>۱۲</sup> (از سنت آندروز) در باره وزارت در عهد المهدی - خصوصاً ابو عبیده وزیر مهدی عباسی بر اساس الوزراء و الکتاب جهشیاری و ابن‌العديم مطالبی گفت.

آقای دن هی جر<sup>۱۳</sup>، (از لیدن) بحثی مستوفی در باره قحطی‌های عجیب هفت‌ساله پی‌درپی مصر در قرن پنجم کرد. (۴۵۷ هـ / ۱۰۶۵ م. تا ۴۶۴ هـ / ۱۰۷۲ م). راست گفته‌اند که ملخ مصری وقتی بیاید هفت سال محصول را می‌خورد. بحث این قحطی‌ها واقعاً شنیدنی و اعجاب‌انگیز بود. قحطی‌هایی که قحطی‌های معروف کرمان را از یاد ما می‌برد، قحطی‌هایی که مردم پستان‌زنهای مرده را می‌بریدند و می‌خوردند!<sup>۱۴</sup>

آقای آرتا<sup>۱۵</sup>، (از وین) در باره مذهب گریگوری در قبال اسلام (قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی - هشتم و نهم هجری - عصر مغول و تیمور) صحبت کرد. لوزا<sup>۱۶</sup> (از پراگ) در مورد یک کشیش فرانسیسکن در قبال اسلام بحث به میان آورد.

من، ده سال پیش، در ایتالیا، به دیدار کلیسا و مقبره سنت فرانسیس رفته‌ام - مردی روحانی که یک نوع مذهب عارفانه کلیسایی را باب کرده و گروهی کثیر در عالم پیرو دارد. مردی از نوع شاه‌نعمت‌الله ولی که هنوز هم وقتی پاپ به زیارت کلیسای او در آسیسی می‌رود، پای را برهنه می‌کند. این طایفه در عیسویت یک نوع بینش عارفانه باب کرده‌اند که خود باید

یک خانم فرانسوی، آ. م. اده<sup>۱۸</sup>، (از پاریس) در مورد پدران و فرزندان در قرن سیزدهم میلادی - هفتم هجری - صحبت کرد؛ بحثی تربیتی بر اساس پندنامه‌ها و عنوانش این بود:

آن پدر و این پسر: Tel père, Tel fils.

نویت به من بنده باستانی پاریزی (از پاریز) رسید که بعد از خانم پارسی حرف بزنم. پس روخوانی کردم نوشته خود را در باب هوتسما و کتاب سلجوقیان و غز در کرمان، و سخن خود را نه به فرانسه به لهجه پارسی، بل به فرانسه با لهجه پاریزی - فرانسه‌ای که پیش از جنگ جهانی دوم - پنجاه سال پیش ازین - نه در پاریس بل در پاریز آموخته بودم. پس به لهجه پاریزی با این عبارت ابتدا کردم:

Tel père, Tell fille

این پدر، و آن دختر، دو پاریزین<sup>۱۹</sup> و مقصودم خانم اده بود. بحث در باره هوتسما، باعث شد که جمعی از اعضاء کنگره تقاضا کنند که دسته‌جمعی به زیارت قبر هوتسما<sup>۲۰</sup> بروند، و این کار چنان که خواهم گفت انجام شد.

خانم هیلن براند<sup>۲۱</sup> (از ادینیور، اسکاتلند) در مورد معین‌الدین پروانه سخن گفت. معین‌الدین پروانه آدم عجیبی است - گویا اصلاً کاشی است، او خود را در دستگاه هولاکوخوانی آنقدر نزدیک کرد که هولاکو او را به حکومت آسیای صغیر - خصوصاً قونیه فرستاد. مولانا در آن وقت در قونیه بود - معین‌الدین خانقاهی ساخت، مجذوب مولانا بود - چنان که «منقول است در سرای معین‌الدین پروانه، شبی سماع عظیم شده بود... و در آن شب حضرت مولانا شورهای عظیم می‌کرد و نمره‌های پیاهی می‌زد...»<sup>۲۲</sup> در باب خیرات و عدل پروانه وقتی صحبت می‌کردند، «مولانا فرمود که یاران راست می‌گویند و آنچه می‌گویند صدچندانست»<sup>۲۳</sup>. «پروانه دست مبارک حضرت خداوندگار [مولانا] را بوسه‌ها می‌داد و عذرهای می‌خواست... منقولست که روزی معین‌الدین پروانه گفته باشد که حضرت خداوندگار، پادشاه بی‌نظیر است... اما مریدانش به غایت مردم بدند و فضول نفس».

پروانه در قونیه خانقاهی ساخته بود و «شیخ تاج‌الدین اردبیلی شیخ خانقاه پروانه بود» هم‌چنین «معین‌الدین پروانه در شهر قیصریه مدرسه عالی ساخته بود، می‌خواست که... قطب‌الدین شیرازی را... در آنجا مدرس کند...» و «خاوندزاده دختر معین‌الدین پروانه» نیز از مریدان بود و با «کراخاتون» همسر مولانا مناسبات داشت، و خانقاه نیز «به دختر پروانه تعلق داشت»<sup>۲۴</sup>. ببینید واقعاً چه شلم شوربانی بوده در آن روزگار در قونیه و این پروانه کاشی چه آتشی برپا کرده بوده است.

پروانه برای فخرالدین عراقی نیز خانقاهی ساخته بود.

عجب آن که پایان کار معین‌الدین محمد پروانه دست کمی از پروانه ندارد، مصریان به آسیای صغیر حمله بردند، و بعضی نواحی را تصرف کردند، بندقدار حاکم مصر با غنایم بسیار به مصر بازگشت. «چون ابقاخان بر کیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت به صوب روم ناخت و تیغ سیاست از نیام انتقام کشیده، معین‌الدین پروانه را با دویست هزار مسلمان نمازگزار شهید کرد...»<sup>۲۵</sup>

کلام خانم هیلن براند - کلامی عارفانه و آشناک بود - چنان که نام خود نویسنده نیز همین معنی می‌دهد (= گویا، هیلن براند، به آلمانی، به معنی شعله آتش است - پروانه نیز که لقب معین‌الدین است - با شعله آتش آشنائی و پیوند دیرینگی دارد). بدین سبب معلوم بود که سخنان این بانوی خوش کلام محقق، تا چه حد، به قول حافظ، هوای مجلس روحانیان را معطر کرده بود. - یک شمع، شبی، هزار پروانه کشید...

مجلس ما هم در فضای یک کلیسای بزرگ قدیمی - که در متن دانشگاه بود و در حکم کلاس شده بود - تشکیل می‌شد، و نوری که از پنجره‌های رنگین شیشه‌بری چهارصد پانصدساله می‌تافت، حال و هوائی روحانی به مجلس می‌داد.

سر این نکته مگر شمع برآرد به زبان ورنه پروانه ندارد به جهان پروائی این هم از عجایب عصر مغول است که یک کاشی به آن مقام می‌رسد که حاکم روم می‌شود:

هرکسی باشمع رخسارت به وجهی عشق باخت زان میان پروانه را در اضطراب انداختی و بالاتر از آن حالات عجیب این آدم است، مردی که در عین حکومت روم، هم با مولوی مجلس سماع دارد، و هم دخترش در آن مجالس شرکت می‌کند، هم برای شیخ فخرالدین عراقی خانقاه می‌سازد، و مجلس مشاعرهای راه می‌اندازد که خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان، و ملک افتخارالدین زوزنی، و مجدالدین همگر در آن شرکت دارند و سعدی و امامی هروی را هم به معارضه می‌طلبند و شعر مشترک می‌گویند - که خود عالمی دیگر دارد.<sup>۲۶</sup>

این خانم هیلن براند همان کسی است که از من دعوت کرده بود تا برای یادواره «الول ساتن» مقالاتی بنویسم، و مقاله سوداگران آبنوس به همین منظور نوشته شد.<sup>۲۷</sup>

اسمور<sup>۲۸</sup> (از آمستردام)، در حق شعرای عصر فاطمی صحبت کرد. خانم اسکوت میثمی<sup>۲۹</sup> - زنی بلندقد (از آکسفورد) مقالاتی در یک روش و قاعده شعری عربی (مجون = شوخی و طنز) بحث پیش کشید.

خانم میثمی فارسی را بسیار لطیف صحبت می‌کند، ولی البته ایرانی نیست، و نام و فامیل او حکایت از بستگی با یک خانواده شرقی دارد. آنقدر هم علاقه به ایران و ایرانی و زبان فارسی دارد که در مواردی با بردن اسم شهرهایی مثل اصفهان و شیراز، اشک در چشمان او حلقه

بسیاری از شرکت کنندگان از نقاط دوردست و در عین حال اندکی ناشناخته آمده بودند، و معلوم شد که در گوشه و کنارها نیز هنوز بحث در ادب و فرهنگ عرب و اسلام و خاورمیانه و ایران جای خود را دارد.

اما از بعضی شهرهای دست دوم: فی المثل کارمونا گونزالز<sup>۳۰</sup> که از مرسیه (اسپانیا) آمده بود<sup>۳۱</sup>، و آرکاس کامپوی<sup>۳۲</sup> که از «تتریف» (جزایر کاناری) آمده بود و در حق «واضح» تألیف ابن حبیب بحث کرد! و مونز<sup>۳۳</sup>، باز از تتریف یک نسخه خطی را معرفی کرد. و وان گلدر<sup>۳۴</sup> (از گرونین گن) در اطراف اشعار و احوال رابعه عدویه - شاعرهٔ محبت و عشق، سخن گفت و چه زیبا و باحال سخن گفت. این سخنها همه در پانل «زن اسلامی» به میان می‌آمد.

و این رابعه از زنان عجیب عارفه است که در کودکی «مادر و پدرش بمرد، در بصره قحطی افتاد، و خواهران متفرق شدند، رابعه بیرون رفت، ظالمی او را بدید و بگرفت، پس به شش درم بفروخت و خریدار او را کار می‌فرمود به مشقت... یک شب، خواجه او از خواب بیدار شد در روزن خانه فرو نگرست، رابعه را دید سر به سجده نهاده بود... و مناجات می‌کرد، و قندیلی دید از بالای سر او آویخته، معلق، بی‌سلسله. و همه خانه از فروغ آن نور گرفته. خواجه چون آن بدید بترسید، برخاست و بر جای خود باز آمد... و چون روز شد رابعه را بخواند و بناخت و آزاد کرد... از آنجا بیرون آمد، و در ویرانه‌ای رفت - که هیچکس ندانست که او کجاست و به عبادت مشغول شد و هر روزی هزار رکعت نماز بگزاردی، و گاه‌گاه به مجلس حسن ابصری رفتی و تولا بدو کردی. و گروهی گویند در مطربی افتاد، آنگاه بر دست حسن توبه کرد و در ویرانه ساکن گشت. پس، از آن ویرانه برفت و صومعه گرفت و مدتی آنجا عبادت کرد، بعد از آن عزم حجش افتاد و...»<sup>۳۵</sup>

حرف رابعه زیاد است، این زمان بگذار تا وقت دیگر.

آدمی به اسم دومور<sup>۳۶</sup> از اهالی نیجامنه<sup>۳۷</sup> حوصلهٔ آن را داشت که در سبک روزنامه‌نویسی بر مینای «الجریده» و مجله السفور مصری - حدود مه و دسامبر ۱۹۱۵ م/ ۱۳۳۳ هـ، جنگ بین الملل اول بحث به میان آورد. این نیجامنه کجاست؟ در شمال افریقا، حوالی لیبی، کسی چه می‌داند که اسم از کجا آمده؟ از من می‌پرسید: من می‌گویم آن سربازان همدانی که همراه کمبوجیه به مصر رفته‌اند نام پایتخت خود هنگمتانه (انجمن) را بر این آبادی نهاده‌اند - که چند صباحی پاتوق آنان بوده است. این نون غنه، در شکم این کلمه، یادآور تلفظ قدیم اکباتان (هنگمتانه) است و کیودر آهنگ همدان<sup>۳۸</sup>. والله اعلم بحقائق الامور.

اسماعیلیه در کنگره اوترخت سهم بزرگی یافته بودند: فیورو<sup>۴۹</sup> (از مادرید) ملاحظاتی در باب فاطمیون مصر مطرح کرد، هوفمان<sup>۴۰</sup> (لایپزیک) - بساسیری، مرد نیرومند اسماعیلی عراق (؟) صحبت کرد، اما اشاره نکرد که این مرد اهل فسا بوده است<sup>۴۱</sup>، آقایف (از باکو) از اسماعیلیان آذربایجان بحث کرد، و «اند»<sup>۴۲</sup> (از فریبورگ) انتقادات شیعیان و ایستادگی آنان را در نجف به سال ۱۹۲۸ م / ۱۳۴۷ هـ به زبان آورد. تروسونوف (از دوشنبه) به اسماعیلیان بدخشان پرداخت. و این همان بحثی است که جمشیدآف بدخشانی در تورنتو به میان کشیده بود - هالم<sup>۴۳</sup> (از تویننگن) پنبه توآیون سالهای ۶۵ هـ / ۶۸۵ م. را حلاجی کرد و اثر آنها را در شیعیان برشمرد. علی یف نیز از باکو موقعیت شیعیان را در آذربایجان - گذشته، و امروز آنها را بازگو کرد. یک هلندی مقیم «دری برکن» خصوصاً در تحقیقات اسماعیلیه چیره دست است و او هانسن نام دارد.

خانم بافیونی<sup>۴۴</sup> (از رم) در باره رمز و راز در آثار اخوان الصفا - خصوصاً لوح محفوظ صحبت کرد، و از تاثیرات مزدکیان و خرمیان و اسماعیلیان و ثنوی مذهبان و مانویان در آنها سخن گفت. من به او توضیح دادم که رسائل اخوان الصفا را یک کرمانی به اندلس برده است، و جا داشت که درین مجلس از وی یاد می شد.<sup>۴۵</sup>

ایزنشتین<sup>۴۶</sup> (از وین) شعبات مذهب شیعه را از نظر اهل سنت بحث کرد. پوزه<sup>۴۷</sup> - استاد دانشگاههای بیروت و پاریس، شرحی مستوفی در خصوص فدائیان اسماعیلی در سوره (قرن ۱۲ و ۱۳ م. / ششم و هفتم هجری) بیان کرد و توضیح داد که این قوم، هر که را کشته اند با کارد کشته اند - و هیچ وقت از سم، یا وسائل مشابه آن استفاده نکرده اند - و در واقع همیشه مستقیماً با حریف روبرو بوده اند.

بلرت<sup>۴۸</sup> (از لیدن) بحث مسائل پزشکی را در متون ادبی فارسی شرح داد، کیلیاتریک<sup>۴۹</sup> (از لوزان) از خودزند گیتنامه نویسی (اتوبیوگرافی) در ادبیات عرب سخن گفت. خانم مالینا<sup>۵۰</sup> (از وین) اشاره ای به آثار «می زیاده» کرد. این خانم زیاده از زنان زیاده زیبای ادبیات لبنان است که به سال ۱۹۴۱ م / ۱۳۶۰ هـ (زیاده از پنجاه سال پیش) در گذشته. کتابهای او تحت عنوان «المساوات» و «مشکلات و آسیب های دختران» معروف است. زنی در حد کمال از اندیشه و ذوق و ادب.

گونی سعدی این قطعه را در حق او فرموده:

نگار من، چو درآید به خنده نمکین  
نمک زیاده کند بر جراحت ریشان  
چه بودی از سر زلفش به دستم افتادی  
چو آستین کریمان به دست درویشان  
استاد امبروز<sup>۵۱</sup> (از وین) در خصوص انتخاب تیترو عنوان نویسی در کتابهای عربی بحث کرد - و چقدر استادانه و لطیف. دوریگو سکا تو<sup>۵۲</sup> (از ونیز) ادبیات امروزی عرب و



کودکان را شرح داد. آلواریز دومرال<sup>۵۳</sup> (از گرانادا = غرناطه) حیوان‌شناسی را در متن‌های کشاورزی عربی بازگفت.

خانم کوهن باربانت<sup>۵۴</sup> (از مادرید) حرفش در باره «توصیه رازی در جهت خوردن میوه» بود، و جزئیاتی درآورده بود که کی باید سیب خورد و کجا انگور، و پیش از غذا باید خورد یا بعد از غذا و چه چیزهایی را می‌شود همراه غذا خورد! آقای قنوائی از مصر، پرسید که آیا رازی توصیه‌ای راجع به کمپوت هم دارد یا نه؟ خانم گفت: باید دوباره مراجعه کنم.

راستی برای شما عجیب نیست، اینهمه حرف از رازی می‌زنیم، ولی هیچوقت به چنین نکته دقیقی که از نظر طب امروز اهمیت دارد توجه نکرده بودیم؟ تصور می‌شود کرد که در مادرید - یک خانم بنشیند و این حرفها را از کتاب رازی درآورد؟ ری کجا و بغداد کجا و مادرید کجا؟ خانم این حرفها را از یک نسخه عکسی اسلامیول به دست آورده بود و گله داشت که به نسخه تهران دست نیافته. ر. کروک<sup>۵۵</sup> (از لیدن) ضمن صحبت از قهرمانان، از جنس ضعیف (لطیف)، به احوال خانم نوال السعداوی پرداخت. خانم والتر<sup>۵۶</sup> (از بامبرگ) در باره شاهزاده خانم در نقشهای هزار و یک‌شب سخن گفت، و خانم منیره شهیدی - شاعره تاجیکستان - بعضی زنها را در مثنوی رومی (چرا رومی؟ چرا بلخی نباشد؟) شناساند و خوب صحبت کرد - هر چند کنیزکان مولانا را از یاد برده بود!

اصولاً باید عرض کنم که درین کنگره بسیاری از زنها، از بسیاری از مردها بهتر صحبت کردند و شاید دلیل آن هم این بود که یک تم سخنرانیهای کنگره به نقش زن در جامعه اسلامی اختصاص داشت و زنها داد دل هزارساله را دادند.

این خانم شهیدی از زنان فاضله تاجیکستانی است، در بسیاری از کنگره‌های شرق‌شناسی شرکت می‌کند، شعر خوب می‌گوید. از شوهرش - که یک طبیب است - سفید مهر درباره سرودن شعر، و شرکت در کنگره‌ها، و همچون خدمات اجتماعی و حقوق انسانی،<sup>۵۷</sup> دریافت کرده، و این خودش، مقام و اهمیت زن را در جامعه امروزی تاجیکستان ثابت می‌کند.

خانم گارولو<sup>۵۸</sup> (از مادرید) وفاداری و گرمخونی زنان را در زندگانی ثابت کرد، و فیندلی<sup>۵۹</sup> (از کولومبوس اوهایو)، فاطمه عالیه، زنی روشنفکر را در سرزمین عثمانی شناساند و آمالدی<sup>۶۰</sup> (از رم) در حق زنان در شعر جاهلیت صحبت کرد؛ حرفهایی که آدمیزاد را به خاطراتی از روزگار فردوس آئین جاهلیت رهبری می‌کرد، و خیلی از علمایون مجلس با خود می‌گفتند عجباً:

عالم بی‌خبری طرفه‌جهانی بوده است حیف و صدحیف که ما دیرخبردار شدیم

مولمان<sup>۶۱</sup> (استاد لیدن و جاگارتا)، اصل علیت در مقدمه ابن‌خلدون را توضیح داد.

گراند هانری (از لوویان‌لاتو)<sup>۶۲</sup> یک بحث زبان‌شناسی عربی را در خصوص افعال

ناقصه پیش کشید، و آقای سلیمان (از سنت آندروز) در مورد شوقی نظیف شاعر عرب بحث کرد و فرولوا<sup>۶۲</sup> (از لنین گراد) به افکار ساکنان عرب مالت و شعرایی که به زبان عربی در فولکلور و آداب محلی شعر گفته‌اند اشاره داشت.

ژاک واردنیورگ<sup>۶۴</sup> استاد ادیان (از جهت تطبیقی) در دانشگاه لوزان، مردی وارد به امور شرق و تحقیقات شرقی بود و با همسر خود شرکت کرده بود.

کنگره اوترخت یک «طرفدار» هم داشت، و آن در واقع نامش طرفدار<sup>۶۵</sup> بود که از دا کا آمده بود و در تأثیر فرهنگ نانا<sup>۶۶</sup> در معارف صوفیانه بنگال سخن گفت و از علاءالدین شیرازی و افکار او بحث به میان کشید و در آخر کار هم گفت که کلمه «قلندر» یک کلمه سانسکریت است که به زبان فارسی وارد شده. طرفدار واقعاً طرفدار فرهنگ ایران بود:

یک تن آزاده در جهان دیدم  
آنهم آزاده‌اش تخلص بود  
کونتری<sup>۶۷</sup> (از توبینگن)، روابطی میان مالت و مغرب می‌یافت، و سیلاردو<sup>۶۸</sup> (از ناپل) تحولات حمایت حقوق زنان را در قوانین اسلامی بیان ساخت. وورش<sup>۶۹</sup> (از بال سویس)، مقایسه تصور و تصدیق را در آثار ابن سینا و ارسطو به میان آورد، راون<sup>۷۰</sup> (از آمستردام) به کتاب العظمة - در جهانشناسی - پرداخت، و رودلف<sup>۷۱</sup> (از گوتینگن) سخن از مناسبات اعتقادی میان اشعری و ماتریدی به میان آورد. آقای جان سن - که به نظر من آدم عجیبی بود - از حسن البنا مؤسس اخوان المسلمین صحبت کرد، معلوم شد که حسن البنا با موسولینی ارتباط داشته، خطابه‌ای در باره ویکتور هوگو ایراد کرده، و سخنانی در باره موسولینی گفته که به عنوان «خطبه الموسولینی الکبری» معروف است.

در بین حاضران کنگره یکی هم دکتر مارتا سیمچیووا<sup>۷۲</sup> استاد زبان فارسی دانشگاه صوفیه بلغارستان بود.

یک ایران‌شناس معروف سوییسی هم داریم به نام برگل که خصوصاً روی نظامی بسیار کار کرده است. او نیز در کنگره اوترخت حضور داشت، ولی سخنرانی نکرد. او یک بار که رئیس یکی از جلسات شد، جلسه را با این کلام دلفریب شروع کرد: الله جمیل و یحب الجمال... مرد عارفی است و عارفانه عاشق موسیقی ایرانی و شرقی است.

اصلاً می‌شود تصورش را کرد که آدمی به نام ونسینک<sup>۷۳</sup>، کنار کانال‌های هلند بنشیند و مفتاح کنوزالسنه بنویسد، و کتب را از متن سریانی و عربی مطابقت کند، و در احوال ابن مسعود بن حبیب از صحابه حضرت رسول تحقیق کند، و مسانید احمدین حنبل را مرتب نماید؟ «نان خود خوردن و چرخو برای ملاحظه الله رسیدن» یعنی همین.

یا مثلاً کرون هولم<sup>۷۴</sup> در اوپسالا (سوئد) بیاید لغت نشوان بن سعید حمیری یعنی کتاب «شمس العلوم و دواع العرب من الکولوم» را بخواند و بررسی کند و در کنگره اوترخت زیر

آن سقف بلند کلیسا، به ما باز گوید؟ این متن مربوط به ۵۷۳ هـ / ۱۱۷۸ م. است.

یا مثلاً آقای شیپرز<sup>۷۵</sup> (از آمستردام) تحت عنوان «زن در ادبیات قرون وسطی عربی» بیاید صحبت کند و اشعار اصمعی یا ابوالحسن بن سعید در غرناطه و ابوبکر بن سعید و ابن-اضحی و ابن هانی را بخواند و آن وقت شکوائیه دختری زیبا را که به حد بلوغ ازدواج رسیده و هم چنان در خانه مانده انتخاب کند و برای جمع باز گو کند:

اری روضة قدحان منها قظافها      ولست اری جان یمد لها یدا  
فوا اسفا یمضی الشباب مضیماً      و یبقی الذی ما ان اسمیه مفردا  
گویا پس از شنیدن این شعر، پدر، با ازدواج او موافقت می کند...

آدم وقتی عربی خوانی و عربی دانی این فرنگیها را می شنود، حسرت و غبطه می خورد بر عربی دانی آنها و، خجلت می برد از اینکه خود را عربی دان و به قول فرنگیها اربیدان<sup>۷۶</sup> می خواند!

این زبان عربی که ما در ایران می خوانیم جز وقت تلف کردن چیزی نیست. پنجاه و پنج سال است که من با صرف ونحو عربی سرو کله می زنم و چند کتاب از عربی ترجمه کرده ام و یکی دو مقاله به عربی نوشته ام، ولی یک کلمه عربی نمی توانم حرف بزنم - آن نوشته ها هم لابد درست نبوده است.

در فرنگستان اینطور نیست، یک متد درست برای آموختن عربی دارند که ظرف یکی دو سال تدریس و تحصیل - هم می توانند عربی بخوانند و هم بنویسند و هم حرف بزنند. اول آنکه اعراب را کم کم بکلی حذف کرده اند. - بالنتیجه قسمت عمدۀ نحو به صورت عملی کنار رفته و با خیال راحت فاعل و مفعول را طبق تشخیص خود به کار می برند. دوم آنکه استثناء را بر قاعده ترجیح نهاده، و هیچ قاعده ای برای استثناءها قائل نشده اند، بالنتیجه یک عمر بحث و فحص ما که روی استثناءها می گذرد آنها اصلاً اعتنا ندارند، بنابراین بر طبق گفتار عامه و کاربرد کلمات، زبان را عملاً می آموزند و عملاً به کار می برند.<sup>۷۷</sup>

ما، تا این روش کهنه و بی خاصیت را در تدریس عربی به کار می بریم، سالها در گیر و دار ضرب زید و عمرو خواهیم ماند و خودمان به جانی نمی رسیم، و آخر کار هم، وقتی مثل آن طلبه وقتی بخوایم برویم بلیط دوسره خریداری کنیم، به مأمور فروش خواهیم گفت:

- انا ارید بطاقة ذوالرأسین!<sup>۷۸</sup>

یک روز عصر هم یک پذیرائی به چای و شیرینی در کافه «پلمان» از جانب انتشارات بریل<sup>۷۹</sup> داده شد. این انتشارات در فرهنگ ما شهرت بسیار دارد، زیرا بسیاری از کتب مربوط به تاریخ و ادب ایرانی، در چاپخانه این انتشارات به چاپ رسیده است و مرکز آن در لیدن

است. مدیر این انتشارات، دکتر پروتی<sup>۸۰</sup> این ضیافت را داده بود و نمایشگاهی از کتابها و انتشارات بریل فراهم کرده بود.

آنان که با شرق‌شناسی آشنا هستند، می‌دانند که انتشارات بریل، و موقوفات گیب، در پیشبرد مقاصد این رشته از معارف بشری تا چه حد کاربرد داشته و کارساز بوده‌اند. به جرأت می‌توان گفت اگر مرکزیت کار «لیدن» و نشریات اوقاف «گیب» را از شرق‌شناسی بگیرند، چیزی دیگر باقی نخواهد ماند - علم شرق‌شناسی، به این دو نام پیوسته و وابسته است. بیشتر امهات کتب شرق - که سرمایه اصلی فرهنگ آن سرزمینهاست - در لیدن تصحیح و چاپ شده است، و همه آنها تقریباً به سرمایه و کمک مادی اوقاف گیب صورت گرفته.

حالا متوجه می‌شویم که همت مردانه آن بانوی انگلیسی که کل مآثرک خود را وقف چنین کاری کرده است، تا چه حد برای ما شرقی‌ها اهمیت حیاتی - از جهت فرهنگ داشته - و عجب آنست که حتی نام این زن را هم در جانی ثبت نکرده‌ایم<sup>۸۱</sup>

نه هرکو زن بود نامرد باشد      زن، آن مرد است، کو بی‌درد باشد  
بسا رعنا زنا، کو شیرمرد است      بسا مردا که با زن در نورد است<sup>۸۲</sup>

در حقیقت، پانزدهمین کنگره تحقیقات عربی‌شناسان و اسلام‌شناسان که در اوترخت فراهم آمد، زانیده و ولیده همان کنگره بزرگ شرق‌شناسی است که امسال سی‌وسومین دوره آن در تورنتو تشکیل شد. به عبارت دیگر می‌توان این کوچکی را «عطسه» آن کنگره بزرگ دانست - آنطور که قدیمها گربه را عطسه شیر دانسته‌اند.<sup>۸۳</sup>

سی‌وسومین کنگره تحقیقات آسیایی که در تورنتو تشکیل شد - و پانزدهمین «کنگره تحقیقات عربی و اسلامی» که در اوترخت فراهم آمد، در واقع نماد و نشانه‌گویی هستند از یک نهضت بزرگ فرهنگی که در قرن هجدهم و نوزدهم و بیستم در اروپا شروع شده و به نتایج بسیار مهم رسیده بود، نتایج تحقیقاتی این نهضت فرهنگی هر سه سال یا چهار سال یک بار در کنگره‌ها ارائه می‌شد.

نخستین کنگره شرق‌شناسی - که همان نام اولیه کنگره تحقیقات آسیایی بوده باشد - به سال ۱۸۷۳ م/ یعنی به سال ۱۲۹۰ هـ. ق. تشکیل شده بود<sup>۸۴</sup> در پاریس، و این سالی است که در ایران ناصرالدین شاه قاجار حکومت می‌کرد و در فرانسه دو سال بود که از شورش و حشمتاک کمون می‌گذشت، و مارشال ماک ماهون رئیس جمهوری فرانسه بود - درحالی که سلطنت‌طلبان جنب و جوش پرخروشی داشتند.

بقیه دارد.

• • بعدالتحریر

متأسفانه در سخنرانی استاد دکتر عبدالکریم سروش به علت تغییر برنامه و سالون،

نگارنده نتوانست شرکت کند، و اشتباهاً در گزارش خود به عدم سخنرانی تعبیر کرده بود - که عذر می‌خواهم و امیدوارم متن سخنرانی ایشان به موقع به چاپ برسد.

ب. پ.

۱. این کلمه قدیم فارسی است که به عربی هم رفته و معجونی از ادویه و ترشی‌هاست و کمک به هضم غذا می‌کند. (معجم‌الادباء، یاقوت، ج ۱۸، ص ۹۰).
۲. سنگ هفت قلم، چاپ اول، ۱۳۵۸، ص ۶۲۰.
۳. در باب این اسبها رجوع شود به نون‌جو، ص ۳۶۴؛ از سیر تا پیاز، ص ۴۴۴.

4. F. Jong
5. Pays - Bas
6. Origins and development of Islamic sects.
7. Women in islamic historiography.
8. A. Donckier
9. S. Wild
10. G. Canova
11. M. Lopez
12. R. kimber
13. J. Heuijer

۱۴. این همان قحطی است که در زمان المستنصر بالله پیش آمد، و نوشته‌اند که نمونه آن را تنها در زمان یوسف صدیق نشان داده‌اند - گفته‌اند که درین قحطی یک دانه نان را به پنجاه دینار خریده‌اند، و مادر مستنصر و دخترانش از فشار قحطی به خارج از مصر مهاجرت کردند، و یک قحطی هفت‌ساله بوده است. (رجوع شود به کوچه هفت پیچ، چاپ چهارم، ص ۲۹۳).

15. M. Arta
16. A. Losa

۱۷. رجوع شود به مقاله نگارنده در یادواره مرحوم دکتر سادات ناصری، از انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

18. A. M. Eddé
19. Parisen, Parisienne
20. Houtsma
21. Hillenbrand

۲۲. مناقب العارفين، ص ۹۶ و ۱۰۷.

۲۳. همان، ص ۹۵۲.

۲۴. همان، ص ۹۵۲.

۲۵. حبيب السیر، ج ۳، ص ۲۵۵، این حوادث ظاهراً به سال ۶۶۸ هـ / ۱۲۷۰ م. رخ داده است.

۲۶. رجوع شود به حبيب السیر، ج ۳، ص ۳۸۷.

۲۷. هشت الهفت، چاپ دوم،

28. P. Smoor

29. J. Scott Meisami

30. C. Gonzalez

۳۱. و مرسيه گویا همان شهری است که مادر حضرت رضا - به یک روایت - از آن شهر بوده است. حبيب السیر، ج ۲، ص ۸۲.

32. A. Campoy

۳۳. R. Munoz کسی چه می داند شاید همان مونس خودمان باشد - عربی اسپانیایی شده. این کاناری (قناری) همان ولایتی است - یعنی جزایری است در اقیانوس اطلس - که بیست سال پیش، وقتی من یک جلد کتاب فارسی خود را به کتابخانه شهرداری آن تقدیم کردم، نپذیرفتند - که جا، برای نگهداری کتاب فارسی و متخصص برای فهرست کردن آن ندارند! نای هفت بند، چاپ اول، مقدمه). ولی هیچکدام ازینها مانع نمی شود که یک متخصص آن سرزمین در باره رابعه عدویه تحقیق نکند.

34. G. Van Gelder

۳۵. تذکرة الاولیاء عطار، ص ۶۶.

36. E. de moor

37. Nigmegen

۳۸. درین باب رجوع شود به «از سیر تا پیاز»، ص ۴۰۷.

39. I. Fierro

40. G. Hoffmann

۴۱. درین باب نگارنده مقاله مفصلی دارد تحت عنوان «جاذبه سیاسی قاهره» که اول بار در مجله راهنمای کتاب چاپ، و سپس در «کوچه هفت پیچ» نقل شده است.

42. W. Ende

43. H. Halm

44. C. Baffioni

۴۵. هنوز یکصدسال از تألیف رسائل اخوان الصفا نگذشته بود که ابن الحکم عمرو بن عبدالرحمن کرمانی - از اهل قرطبه - که بنا به عادت اندلسی ها به مشرق آمده بود، در مراجعت به وطن، رسائل مزبور را برای دوستان علم و معرفت با خود به ارمغان برد. (مقاله احمد فرامرزی، مجله ارمغان، سال ۷، ص ۳۵۴).

46. H. Eisenstein

47. P. Pouzet

48. A. L. Beclaert

49. H. Kilpatrick  
 50. R. Malina  
 51. A. Ambros  
 52. R. D. Ceccato  
 53. A. de Moralesoy Ruiz Matas  
 54. R. K. Barbant  
 55. R. Kruk  
 56. W. Walther

۵۷. و این همان «مآرب اخری» است که گاهی شامل حال آدم می‌شود.

58. T. Garulo  
 59. C. V. Findley  
 60. D. Amaldi  
 61. J. H. Meulcman  
 62. G. Henry  
 63. O. Frolova  
 64. J. Waardenburg  
 65. M. R. Tarafdar  
 66. Natha  
 67. R. Kontzi

68. A. Cilardo  
 69. R. Wursch  
 70. W. Raven  
 71. U. Rudolph  
 72. M. Simidchieva  
 73. Vansince  
 74. Kronholm  
 75. Shipers

76. Arabisant

۷۷. درین مورد، من سالها پیش مقالتی نوشته‌ام که مرحوم علی اصغر حکمت خیلی روی آن تکیه می‌کرد، ولی البته اعتنائی نشد. (مجله یغما، سال ۱۳۳۲، ص ۲۰۰ و فرمانفرمای عالم، ص ۱۴۹).  
 ۷۸. در باب کیفیت این گونه عربی حرف زدن رجوع شود به از پاریز تا پاریس، در کنار فرات، ص ۷۳

79. Brill

80. F. Pruty

۸۱. و من در مورد فراموشکاری حق زنان، بحثی مفصل دارم در کتاب هزارستان.

۸۲. شعر از نظامی است.

۸۳. عطسه کسی بودن، مجازاً به معنی فرزندی است - و این روایت هست که در عالم خلقت اصلاً گریه وجود نداشت. در کشتی نوح، شیر را عطسه فرو گرفت و از دماغ او گریه بیرون افتاد، و بدین طریق گریه به وجود آمد و گریه را اصطلاحاً عطسه شیر گویند.

درین میان، بعض بیجه‌های حرامزاده را به این و آن نسبت کنند و آنها را عطسه او دانند چنان که می‌گفتند که احمدینا لتکین را «عطسه محمود [سلطان محمود غزنوی] گفتندی - و بدو نیک بمانستی، و در حدیث مادر و ولادت وی و امیر محمود سخن گفتندی و بوده بود میان آن پادشاه و مادرش حالی به دوستی. حقیقت، خدای عزوجل داند.» (خاتون هفت قلعه، ص ۸۵، نقل از تاریخ بیهقی).

۸۴. سه سال بعد از مرگ فلوگل مستشرق معروف آلمانی و چاپ کننده نخستین قرآن با کشف الآیات و طابع الفهرست این ندیم.